

## نویسنده دانشمند: عبدالعظیم یمینی

### شعر چیست

#### مروری کوتاه در تعاریف شعر

یکی از تعاریف شعر که خیلی معروف است تعریف مجمع النوادر مشهور به چهار مقاله عروضی است.

طبق این تعریف: شعر صنعتی است که شاعر بدان صنعت انساق مقدمات موهمه کند و التیام قیاسات نتیجه، بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ کند و بزرگ را خرد، نیکو را در لباس زشت گرداند و زشت را در حلیه نیکو جلوه دهد و با ایهام، قوه غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام، طبایع را انبساطی و انقباضی بود:

بنظر بنده این تعریف شعر نیست این توهین شعر و شاعر است اگر این تعریف را درست بدانیم باید همه شاعران جهان را شیاد و شارلانان و مقتری و مکذب بشناسیم.

طبق این تعریف همه چاپلوسان و دروغ پردازان و جاعلان حقایق شاعرند.

بنظر میرسد در ذهن مؤلف مجمع النوادر مفاهیم (تقلیب و تزویر) جانشین مفاهیم (لطف تعبیر و حسن توجیه) شده و ایشان تصور میکردند و شاید خود یکی از پایه گذاران این تصور بوده اند که آنچه در شعر اغراق نام گرفته عیناً و دقیقاً بمعنی دروغ است. و ظاهراً مؤلف کتاب تصور میکرد آنچه که در شاعر (قدرت تخیل و تجسم) نامیده میشود همان (قدرت تکذیب و تقلیب) است و حال آنکه بهیچوجه اینطور نیست اساسی ترین کار شاعر (بهترین شیوه تجسم و

تعمیم بمدد بهترین شیوه تمثیل) است و این کاری است کاملاً جدا و ساحت آن مبری از دروغگوئی و معکوس کردن واقعیات، البته خصوصیت فکری شاعر در این کار مؤثر است مثلاً در اشعار کنائی و سمبولیک حافظ این تمثیل از شمول و کلیتی که خاص قریحه گسترده و کثیرالابعاد حافظ است برخوردار است و در اشعار سایر اساتید سخن فارسی مثلاً نظامی گنجوی که در قدرت تجسم بمدد تمثیل سخنوری بی نظیر است تمثیلات غالباً صریح و روشن و عاری از اندیشه‌های کنائی است ولی در هیچ یک از این دو شیوه مستقل، موضوع (نیکورازشت و زشت را نیکو جلوه دادن) صحیح و صادق نیست بعلاوه چرا این دغلی و شارلاتانیسم را باید شاعری نامید و چنین کسانی را شاعر شناخت مگر به ترتیب دیگر مثلاً با نثر نمیشود دروغ گفت و حقایق را مقلوب و معکوس کرد و زشت را زیبا و زیبا را زشت معرفی کرد تا قوه غضبانی و شهوانی برانگیخته شود؟ استاد شبلی نعمانی نویسنده و دانشمند معروف معاصر بدون اینکه بماخذ خاصی اشاره کند شعر را بصورت ساده و رایج آن کلامی موزون که گوینده باراده خود آن را بوزن آورده باشد تعریف میکند (۱) و این تعریف را با وجودیکه ورد زبان عارف و عامی میدانند ناقص و سطحی می‌شمارد و بدنبال یافتن یک تعریف کامل و عمقی بداستان فرزند حسان بن ثابت که گرفتار نیش زنبور شده بود می‌پردازد و بالاخره (حسن تمثیل) را که مولود تخیل و اندیشه شاعرانه است شعر می‌نامد و چون قسمت اخیر این رای موضوع بحث آینده است فعلاً فقط به قسمت اول رای اظهار شده بوسیله ایشان که ناقص و سطحی معرفی کرده‌اند می‌پردازم.

بنظر بنده این تعریف که ( شعر کلامی است موزون که گوینده باراده خود آن را بوزن آورده باشد) نه تنها سطحی و عامیانه نیست بلکه جالب توجه و دقیق و عمیق است و بر بسیاری از تعاریف که تاکنون دیده‌ایم مزیت دارد و بیش از اغلب تعاریف بر وجود عینی و واقعیت خارجی شعر منطبق است. قبل از اینکه توضیح کافی در مورد این تعریف داده شود اشاره به تعریف بسیار جالب دیگری که باید در این دسته از تعاریف مقام و موقع ممتازی داشته باشد از لحاظ مقایسه این دو تعریف کاملاً ضروری است و آن تعریف دکتر خانلری است که می‌گوید: شعر تالیفی از کلمات است که نوعی از وزن بتوان در آن شناخت. (۱)

اگر مفهوم مرکب این عبارت کوتاه را تجزیه کنیم می‌بینیم که هم متضمن مفهوم (تفکرات شاعرانه) است و هم متضمن معنی (قالب شعر) و بهمین دلیل بنظر بنده تعریف دکتر خانلری به تعریف ارسطو که بهترین تعریف در تاریخ شعر است بسیار نزدیک و از تعریف اغلب پیشینیان برتر است و کاملتر است.

امتیاز تعریف دکتر خانلری بر تعریف ارائه شده در اثر شبلی نعمانی این است که طبق تعریف دکتر خانلری عنصر وزن برای کلام ذاتی است و مفهوم آن در عمق کلام چنان نهفته و رسوب کرده است که در مفاهیم (لفظ) و (وزن) نوعی (وحدت طبیعی) احساس میشود در حالی که در تعریف مورد اشاره پرفسور شبلی نعمانی توجه به عامل اراده در ایجاد وزن به لطافت و وحدت مفاهیم (لفظ-وزن) لطمه میزند.

توجه اختلاف این دو تعریف و بیان امتیاز تعریف دکتر خانلری محتاج به تمثیل است تا معلوم شود که منظور از (رسوب وزن در عمق کلام) چیست

باین دو بیت سعدی توجه فرمائید.

از دست و زبان که برآید      کز عهده شکرش بدر آید  
یا:

اسب تازی دوتک رودبشتاب      شتر آهسته میرودشب وروز

این بیت هاهر دوموزوندولی لطف بیان و زیبایی کلام در حدی است که اگر تصورات و خاطراتی که از شناسائی شعر داریم به ماکمک نکنند و قید اعتیاد (قبول وزن برای شعر) را از پای اندیشه برداریم و فاصله مصرع‌ها را پرکنیم بهیچوجه نمیتوانیم وزن آنرا احساس کنیم زیرا الفساذ و کلمات چنان بدقت و زیبایی در جای خاص خود قرار دارند که وزن شعر درک و احساس نمیشود.

تعریف دکتر خانلری متضمن و مبین این خصوصیت است، خصوصیتی که در تعاریف دیگر نیست حتی در تعریف مورد اشاره شبلی نعمانی.

دسته دوم تعاریفی است که از نحوه ادراک و استنباط طبقه فاضل و شعر شناس متأثر و متجلی شده بدون اینکه واقعاً و مستقلاً بتوان آنها را (تعریف شعر) شناخت مانند اینکه میگویند: شعر زیبایی و کمال واقعی است، شعر نشئه شراب زندگی است. شعر سفر روحانی بکشور رویاها و افق‌های دور دست اندیشه بشری است و امثالهم: که نظیر این تعاریف در آثار شاعران و نویسندگان اروپائی بفرآوانی وجود دارد.

اگر اینها تعریف شعر شناخته شوند باید اعتراف کنیم که تعاریف وحید و بهار و نفیسی و دشتی و محمد حسین شهریار و محمد حجازی که در بخش‌های نخستین این نوشته بدانها اشاره شد از تعاریف همه دانشمندان شرق و غرب بترتیب وسیع‌تر و زیباتر و روشن‌تر و لطیف‌تر است یا حداقل در زبان فارسی و برای فارسی‌زبانان چنین است، ولی مساله این است که آنچه تاکنون بعنوان

(تعریف شعر) مطرح شده یا شرح حالت درونی و وصف الحال يك شعر شناس صاحب قریحه و با احساس از شنیدن شعر خوب است یا توضیحی است مشوش ولی وسیع و پر دامنه درباره (تفکرات شاعرانه) و یا مانند تعاریف دسته اول توضیح غیر وارد.

و غیر قابل اعتمادی است درباره معنی کلمه سه حرفی (شعر) بر اساس فقه اللغه که ریشه آنهم بنظر بسیاری از صاحب نظران شناخته شده نیست و رویهم رفته هیچ يك از این تعاریف اصطلاحی معرف مفهومی نیست که از شعر در ذهن داریم.

این نکته لازم بیاد آوری است که اگر کلمه شعر مانند کلماتی نظیر نظم و نثر و غیره معنی روشن و مشخصی میداشت با احتمال قریب به یقین این همه بحث و گفتگو بر نمی انگیخت کما اینکه میدانیم درباره سایر کلمات مثلا نثر که معنی آن صریح و روشن و يك کلمه شناخته شده عربی است چنین بحث هائی بوجود نیامده است چون ریشه کلمه شعر شناخته نشده معنی آن روشن نیست و چون معنی آن روشن نیست هر کسی بسائق ذوق و سلیقه و تشخیص خود به تعریف آن پرداخته و در نتیجه این همه بحث و گفتگو برانگیخته است باید توجه داشت که این اظهار نظرهای پراکنده و متناسب با طبع و ذوق گوینده راه انحصاری تعریف شعر نیست زیرا باعتبار و استناد این تعاریف تصویر ذهنی ما از شعر تصویری بسیار مغشوش و مبهم و دارای جنبه های مختلف و مشخصات متناقض خواهد بود.

تحت تاثیر همین تعاریف است که عده ای میگویند: هر چه ما را بخنداند

و بگریاند و بلرزاند و روح و قلب ما را مسخر سازد شعر است.

طراوت گلبرگ و ترنم بلبل و لطافت شبنم و زمزمه جویبار و غرش دریا

و عظمت کوه و ابهت جنگل و نسیم صبح بهار و درخشش ستاره سحر و بالاخره بقول شهریار:

سینه کبک و بال سبز قبا  
غزل شهریار و ساز صبا  
اینهمه شعر است و غزل...

و دیدیم که همین تعاریف بجای اینکه ما را بمعنی و مفهوم شعر برساند تدریجاً از مسیری که باید منتهی به شناسائی شعر شود منحرف ساخت و مالا بحرحله‌ای منجر شد که می‌بینیم بسیاری از مهملات را شعر می‌نامند که اگر ناچار نیستیم بپذیریم لااقل ناچاریم بشنویم.

علت بروز این اشتباه و انحراف نیز اینست که جویندگان برای شناختن مفهوم و معنی شعر که يك امر واقعی و عینی و قابل رویت است بدنبال درك صدها مفهوم ذهنی که بعنوان تعریف شعر عرضه میشود کشیده میشوند و نتیجه طبیعی این دنباله‌روی اینست که پدیده‌های متعددی را که از يك یا چند جهت (نه از جمیع جهات) بهم نزدیک میباشند پدیده واحدی می‌پندارند.

مثلاً ما بخوبی میدانیم که شعر فارسی بسا موسیقی خویشاوندی بسیار نزدیک دارد ولی اگر باعتبار قول عده‌ای از صاحب نظران که برای شعر و موسیقی خصوصیات مشابه قائلند این دورایکی پنداریم دچار اشتباه شده‌ایم زیرا درست است که شعر و موسیقی هر دو ما را تحت تاثیر قرار میدهند ولی این وجه مشترك و قرابت فوق العاده شعر (البته شعر فارسی) با موسیقی کافی برای قبول وحدت این دو نیست حتی قبول یکسانی تاثیر نیز نباید مستلزم قبول این وحدت باشد.

موسیقی بعلت اینکه مفاهیم را صریح بیان نمیکند فقط روح و دل را تحت تاثیر قرار میدهد ولی شعر بعلت بیان صریح مفاهیمی که عموماً برای ذهن قابل درك و معنی است در عین حال که روح و دل را تحت تاثیر قرار میدهد عقل

و مشاعر و عواطف انسان را نیز مسخر میکند و به فعالیت برمی انگیزد (۱) گفته شد که شعر را نمیتوان غیر قابل تعریف دانست و در عین حال گفته شد که هیچ یک از تعاریفی که تاکنون از شعر شده بمعنی واقعی تعریف شعر نیست. رد تعاریفی که تاکنون از شعر شده از یک طرف و قابل تعریف دانستن شعر از طرف دیگر راه هر گونه مغلطه و هم چنین راه فرار از مسئولیت (تعریف شعر) را مسدود و نویسنده را مجبور میکند برای شعر تعریفی قابل قبول عرضه کند چه، در غیر این صورت یا باید یکی از تعاریف گذشته را بپذیرد یا شعر را غیر قابل تعریف بنامد و این مساله با توجه باین نکته که ریشه لغت شعر معلوم نیست غامض تر میشود.

چون وجود خارجی و واقعی شعر قابل انکار نیست بنظر بنده بهترین کار این است که معنی آن را از واقعیت آن استخراج کنیم و برای اینکار بجای اینکه ذهن را به عین منتقل کنیم باید عین را بدهن منعکس نمایم بدین معنی. بجای اینکه اول عباراتی را در ذهن خود تنظیم و سپس این محصول ذهن را که فقط بنظر ما شعر می نماید (تعریف شعر) بنامیم باید به بینیم آنچه که در عالم عین و واقع وجود دارد و شعر نامیده میشود چیست و دارای چه مشخصات و ممیزاتی است و سپس بر مبنای این شناسائی واقعی و عینی تعریفی که منطبق به مشخصات آنست تنظیم و عرضه کنیم این کار تاکنون نشده ولی نه تنها کاریست شدنی و عملی بلکه باید گفت تنها راه شناختن و بدست آوردن معنی شعر است زیرا وقتی که ریشه کلمه ای مجهول باشد تحقیق درباره معنی آن اتلاف وقت است و باید بجای این کار از طریق شناختن مفهومی که واقعیت آن در ذهن رسم میکند معنی آن را بدست آورد. (ادامه دارد)

۱- نظیر این اختلاف در همه پدیده های هنری دیده میشود و بهمین دلیل بنظر بنده نباید برای هنرهای مختلف تعریف مشترک جستجو نمود.